

BARRON'S

The Leader in Test Preparation



3500

واژه ضروری

GRE[®]

محمد حسین کشاورز
فرزانه هراتیان

- تعاریف دقیق واژه های اصلی GRE
- کاربرد واژه ها در جملات انگلیسی
- معادل های فارسی لغات همراه با تلفظ دقیق آنها
- آزمون واژگان در آخر هر درس
- فهرست پیشوندها، پسوندها و ریشه اصلی لغات

www.ZabanBook.com

زبان بوک

BARRON'S

The Leader in Test Preparation



www.ZabanBook.com
زبان بوک

3500 ESSENTIAL WORDS FOR THE GRE®

Mohammad Hossein Keshavarz and Farzaneh Haratian

- The 3500 most frequent GRE words you need to know for a high score on the Graduate Record Exam
- Words defined and used in context
- A list of common prefixes, suffixes and word roots
- Post-tests designed to measure your vocabulary-building progress

The 3500

GRE

Essential Words

محمد حسین کشاورز
فرزانه هراتیان

انتشارات جنگل

مقدمه ویراست دوم

جای بسی خوشبختی است که چاپ اول کتاب ۳۵۰۰ واژه ضروری GRE با همه کاستی‌هایش مورد استقبال دانشجویان گرایش‌های مختلف زبان و داوطلبان آزمون‌های تحصیلات تکمیلی و اعزام خارج از کشور قرار گرفته است. به پاس این استقبال، بر آن شدیم تا اشکالات چاپ قبلی را برطرف نموده و توضیحاتی در مورد راهنمای تلفظ واژه‌های اصلی GRE ارائه دهیم. همچنین اطلاعاتی در مورد معادل‌های هم‌طراز و غیرهم‌طراز ارائه شده است که امید است به استفاده ساده‌تر و مفیدتر کتاب حاضر منجر شود.

محمدحسین کشاورز

تابستان ۱۳۹۰

پیشگفتار

یکی از مشکلات اصلی فراگیران زبان انگلیسی نداشتن تسلط کافی به واژگان این زبان است. یک زبان آموز هر چقدر آواهای زبان خارجی را به درستی تلفظ کند و یا نکات دستوری را به خوبی یاد گرفته باشد قدر مسلم بدون آشنایی کافی به واژگان آن زبان قادر به ایجاد ارتباط با دیگران و برآوردن نیازهای کلامی - ارتباطی خود نخواهد بود.

یادگیری سایر مهارت‌های زبانی، به ویژه مهارت خواندن و درک مفاهیم، نیز متکی به واژگان زبان است. به دیگر سخن، واژگان نقش عمده‌ای در درک درست متون زبان خارجی ایفا می‌کند و دانش واژگانی غنی امر خواندن و درک مطلب را تسهیل می‌بخشد. اهمیت این موضوع مخصوصاً در برنامه‌ریزی آموزشی ایران که مهارت خواندن و درک مطلب در زبان خارجی را هدف اصلی آموزش زبان‌های خارجی می‌داند برجسته‌تر است. دانشجویانی که در رشته‌های مختلف دانشگاهی، به ویژه در گرایش‌های مختلف زبان تحصیل می‌کنند نیاز مبرمی به خواندن متون زبان انگلیسی پیدا می‌کنند و درک مفاهیم این متون بی‌تردید در گرو دانش غنی واژگان زبان انگلیسی است.

از طرف دیگر، امروزه آزمون‌های پیشرفته زبان معیار اصلی برای اخذ پذیرش از دانشگاه‌های خارج و راه یافتن به دوره‌های تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های داخل کشور است و کسب موفقیت در این آزمون‌ها تا حد زیادی به تسلط داوطلبان به واژه‌های ضروری زبان انگلیسی بستگی دارد. یکی از معتبرترین و مشکل‌ترین آزمون‌های پیشرفته در ایران و در سطح بین‌المللی آزمون GRE است. واژگان این آزمون به حدی مشکل است که حتی بسیاری از سخنگویان اصلی زبان انگلیسی از درک آنها عاجزند چه رسد به فراگیران خارجی این زبان. لذا بر آن شدیم که در مجموعه‌ای که در پیش رو دارید معادل‌های صحیح و دقیق واژه‌های هر درس GRE را انتخاب و در ستون مقابل آنها درج نماییم تا در صورتی که داوطلب در درک معانی لغات مزبور به مشکل برخورد کرد به معادل‌های فارسی آنها مراجعه کند. مزیت این امر این است که از مراجعه مکرر دانشجو به فرهنگ لغت و یافتن معانی دقیق واژه‌ها، که فرایندی بسیار وقت‌گیر بوده و ایجاد

خستگی و ملال می‌کند، جلوگیری می‌نماید. شایان ذکر است که علاوه بر مترادف‌های ۳۵۰۰ واژه GRE در بسیاری موارد سایر معانی مهم فارسی این واژه‌ها ارائه شده است تا چنانچه فراگیر در متون دیگر با این لغات برخورد کرد با معانی آنها آشنا باشد. در این اثر، معادل‌های هم‌طراز که می‌توانند بجای هم به کار بروند با ویرگول (،) و معادل‌های ناهم‌طراز که نمی‌توانند بجای هم به کار روند با نقطه‌ویرگول (؛) از هم جدا شده‌اند. همچنین اطلاعات کاربردی، موقعیتی، سبکی و جز آن داخل پراکنش قبل از معادل‌های فارسی ارائه شده است به ترتیب مانند (به تحقیر)، (پزشکی) و (رسمی).

فرهنگ حاضر شامل سه بخش است. در بخش نخست فهرست پربسامدترین واژه‌های GRE ارائه شده است که تعداد آنها به ۳۳۳ واژه می‌رسد. این واژه‌ها در آزمون GRE در طول دو دهه (دهه ۸۰ و ۹۰) مکرراً به کار رفته‌اند، لذا از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. به دانشجویان عزیز توصیه می‌شود این واژه‌ها را با توجه به معانی دقیق آنها در بخش دوم به خوبی یاد بگیرند و سعی کنند با استفاده از روش‌های مختلف مانند نوشتن آنها روی فلش‌کارت، به کار بردن آنها در جملات مختلف و در موقعیت‌های فرضی گوناگون این واژه‌ها را به بخشی از دانش واژگانی خود تبدیل کنند.

بخش دوم شامل ۳۵۰۰ واژه انگلیسی است که دانستن آنها برای موفقیت در آزمون GRE ضروری است. لغات این بخش شامل مدخل‌های اصلی، مشتقات آنها، معانی دقیق آنها به زبان انگلیسی و جملاتی است که حاوی این کلمات می‌باشد. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، معادل‌های فارسی این لغات همراه با تلفظ دقیق آنها در ستون مقابل هر صفحه آمده است. تلفظ مدخل‌های اصلی این کتاب براساس الفبای آوانگاری بین‌المللی، که به تلفظ انگلیسی بریتانیایی نزدیکتر است، ارائه شده است. دلیل این امر آشنایی بیشتر زبان‌آموزان ایرانی به تلفظ بریتانیایی است. در مواردی که تلفظ آمریکایی با تلفظ بریتانیایی تفاوت داشته باشد تلفظ آمریکایی به دنبال تلفظ بریتانیایی با علامت (US) مشخص شده است. یک بخش آزمون نیز در آخر هر درس وجود دارد که هدف از آن سنجش تسلط داوطلبان به واژه‌های آموخته شده است.

بخش پایانی این فرهنگ به پیشنهادها، پسوندها و ریشه اصلی لغات می‌پردازد. این بخش نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که آشنایی با اجزاء تشکیل‌دهنده لغات می‌تواند به امر یادگیری واژگان یک زبان کمک شایان توجهی بکند.

امید است این اثر با تمام کاستی‌هایش مورد استفاده دانشجویان عزیز و داوطلبان آزمون‌های تحصیلات تکمیلی و اعزام به خارج قرار گیرد.

در پایان لازم می‌داند از ناشر محترم این اثر آقای سجاد و مشاور محترم ایشان آقای حسین‌آبادی که با تشویق‌ها و حمایت‌های مالی و معنوی خود چاپ اثر را ممکن ساختند و همچنین از واحد تولید انتشارات جنگل بخصوص آقای لشکری تشکر نماید.

محمدحسین کشاورز و فرزانه هراتیان

زمستان ۱۳۸۸

The GRE High-Frequency Word List

How many of the following words do you think you know? Half? Even more? First, check off those words that you recognize. Then, look up all 333 words and their definitions in our Master Word List. Pay particular attention to the following:

1. Words you recognize but cannot use in a sentence or define. You have a feel for these words—you are on the brink of knowing them. Effort you put into mastering these “borderline” words will pay off soon.
2. Words you thought you knew—but didn’t. See whether any of them are defined in an unexpected way. If they are, make a special note of them. As you know from the preceding chapters, the GRE often stumps students with questions based on unfamiliar meanings of familiar-looking words.

In the course of your undergraduate career, you have undoubtedly developed your own techniques for building your vocabulary. One familiar technique—flash cards—often is used less than effectively. Students either try to cram too much information onto a flash card or try to cram too many flash cards into a practice session. If you wish to work with flash cards, try following these suggestions.

Writing the Flash Card Be brief—but include all the information you need. On one side write the word. On the

other side write a *concise* definition—two or three words at most—for each major meaning of the word you want to learn. Include an antonym, too: the synonym-antonym associations can help you remember both words. To fix the word in your mind, use it in a short phrase. Then write that phrase down.

Memorizing the Flash Card Carry a few of your flash cards with you every day. Look them over whenever you have a spare moment or two. Work in short bursts. Try going through five flash cards at a time, shuffling through them quickly so that you can build up your rapid sight recognition of the words for the test. You want these words and their antonyms to spring to your mind instantaneously.

Test your memory: don’t look at the back of the card unless you must. Go through your five cards several times a day. Then, when you have mastered two or three of the cards and have them down pat, set those cards aside and add a couple of new ones to your working pile. That way you will always be working with a limited group, but you won’t be wasting time reviewing words you already recognize on sight.

Never try to master a whole stack of flash cards in one long cram session. It won’t work.

GRE High-Frequency Words

abate	chicanery	disseminate	gainsay	latent
aberrant	coagulate	dissolution	garrulous	laud
abeyance	coda	dissonance	goad	lethargic
abscond	cogent	distend	gouge	levee
abstemious	commensurate	distill	grandiloquent	levity
admonish	compendium	diverge	gregarious	log
adulterate	complaisant	divest	guileless	loquacious
aesthetic	compliant	document [v.]	gullible	lucid
aggregate	conciliatory	dogmatic	harangue	luminous
alacrity	condone	dormant	homogeneous	magnanimity
alleviate	confound	dupe	hyperbole	malingering
amalgamate	connoisseur	ebullient	iconoclastic	malleable
ambiguous	contention	eclectic	idolatry	maverick
ambivalence	contentious	efficacy	immutable	mendacious
ameliorate	contrite	effrontery	impair	metamorphosis
anachronism	conundrum	elegy	impassive	meticulous
analogous	converge	elicit	impede	misanthrope
anarchy	convoluted	embellish	impermeable	mitigate
anomalous	craven	empirical	imperturbable	mollify
antipathy	daunt	emulate	impervious	morose
apathy	decorum	endemic	implacable	mundane
appease	default	enervate	implicit	negate
apprise	deference	engender	implode	neophyte
approbation	delineate	enhance	inadvertently	obdurate
appropriate [v.]	denigrate	ephemeral	inchoate	obsequious
arduous	deride	equanimity	incongruity	obviate
artless	derivative	equivocate	inconsequential	occlude
ascetic	desiccate	erudite	incorporate	officious
assiduous	desultory	esoteric	indeterminate	onerous
assuage	deterrent	eulogy	indigence	opprobrium
attenuate	diatribe	euphemism	indolent	oscillate
audacious	dichotomy	exacerbate	inert	ostentatious
austere	diffidence	exculpate	ingenuous	paragon
autonomous	diffuse	exigency	inherent	partisan
aver	digression	extrapolation	innocuous	pathological
banal	dirge	facetious	insensible	paucity
belie	disabuse	facilitate	insinuate	pedantic
beneficent	discerning	fallacious	insipid	penchant
bolster	discordant	fatuous	insularity	penury
bombastic	discredit	fawning	intractable	perennial
boorish	discrepancy	felicitous	intransigence	perfidious
burgeon	discrete	fervor	inundate	perfunctory
burnish	disingenuous	flag [v.]	inured	permeable
buttress	disinterested	fledgling	invective	pervasive
cacophonous	disjointed	flout	irascible	phlegmatic
capricious	dismiss	foment	irresolute	piety
castigation	disparage	forestall	itinerary	placate
catalyst	disparate	frugality	laconic	plasticity
caustic	dissemble	futile	lassitude	platitude

plethora	propitiate	rescind	sporadic	tractable
plummet	propriety	resolution	stigma	transgression
porous	proscribe	resolve	stint [v.]	truculence
pragmatic	pungent	reticent	stipulate	vacillate
preamble	qualified	reverent	stolid	venerate
precarious	quibble	sage [n.]	striated	veracious
precipitate (ADJ.)	quiescent	salubrious	strut [n.]	verbose
precursor	rarefied	sanction	subpoena	viable
presumptuous	recalcitrant	satiating	subside	viscous
prevaricate	recant	saturate	substantiate	vituperative
pristine	recluse	savor	supersede	volatile
probity	recondite	secrete	supposition	warranted
problematic	refractory	shard	tacit	wary
prodigal	refute	skeptic	tangential	welter
profound	relegate	solicitous	tenuous	whimsical
prohibitive	reproach	soporific	tirade	zealot
proliferate	reprobate	specious	torpor	
propensity	repudiate	spectrum	tortuous	

The 3,500-Word Master Word List

The 3,500-Word Master Word List begins on the following page. As a graduate student you should be familiar with the majority of these words. You do not, however, need to memorize every word.

The best way to enlarge your vocabulary is to read extensively in a variety of fields. You can, however, assess the extent of your vocabulary by exploring specialized word lists such as this one.

For those of you who wish to work your way through the word list and feel the need for a plan, we recommend that you follow the procedure described below in order to use the lists and the exercises most profitably:

1. Allot a definite time each day for the study of a list.
2. Devote at least one hour to each list.
3. First go through the list looking at the short, simple-looking words (seven letters at most). Mark those you don't know. In studying, pay particular attention to them.
4. Go through the list again looking at the longer words. Pay particular attention to words with more than one meaning and familiar-looking words with unusual definitions that come as a surprise to you. Many tests make use of these secondary definitions.
5. List unusual words on index cards, which you can shuffle and review from time to time. (Use the flash card technique described earlier in this chapter.)

6. Using the illustrative sentences in the list as models, make up new sentences on your own.
7. Take the test that follows each list at least one day after studying the words. In this way, you will check your ability to remember what you have studied.
8. If you can answer correctly 12 of the 15 questions in the test, you may proceed to the next list; if you cannot answer this number, restudy the list.
9. Keep a record of your guesses and of your success as a guesser.

For each word, the following is provided:

1. The word (printed in heavy type).
2. Its part of speech (abbreviated).
3. A brief definition.
4. A sentence or sentences illustrating the word's use.
5. Whenever appropriate, related words together with their parts of speech.

The word lists are arranged in strict alphabetical order. In each list, words that appear also on the High-Frequency GRE Word List are marked with a square bullet (■).

Word List 1 abase-adroit

abase v. lower; degrade; humiliate. Anna expected to have to curtsy to the King of Siam; when told to cast herself down on the ground before him, however, she refused to *abase* herself. abasement, n.

abash v. embarrass. He was not at all *abashed* by her open admiration.

■ **abate** v. subside or moderate. Rather than leaving immediately, they waited for the storm to *abate*.

abbreviate v. shorten. Because we were running out of time, the lecturer had to *abbreviate* her speech.

abdicate v. renounce; give up. When Edward VIII *abdicated* the British throne, he surprised the entire world.

■ **aberrant** ADJ. abnormal or deviant. Given the *aberrant* nature of the data, we came to doubt the validity of the entire experiment.

aberration n. abnormality; departure from the norm; mental irregularity or disorder. It remains the consensus among investors on Wall Street that current high oil prices are a temporary *aberration* and that we shall soon see a return to cheap oil.

abet v. assist, usually in doing something wrong; encourage. She was unwilling to *abet* him in the swindle he had planned.

■ **abeyance** n. suspended action. The deal was held in *abeyance* until her arrival.

abhor v. detest; hate. She *abhorred* all forms of bigotry. abhorrence, n.

abject ADJ. wretched; lacking pride. On the streets of New York the homeless live in *abject* poverty, huddling in doorways to find shelter from the wind.

abjure v. renounce upon oath; disavow. Pressure from university authorities caused the young scholar to *abjure* his heretical opinions. abjuration, n.

ablution n. washing. His daily *ablutions* were accompanied by loud noises that he humorously labeled "Opera in the Bath."

abnegation n. renunciation; self-sacrifice. Though Rudolph and Duchess Flavia loved one another, their love was doomed, for she had to wed the king; their act of *abnegation* was necessary to preserve the kingdom.

abolish v. cancel; put an end to. The president of the college refused to *abolish* the physical education requirement. abolition, n.

abominable ADJ. detestable; extremely unpleasant; very bad. Mary liked John until she learned he was also dating Susan; then she called him an *abominable* young man, with *abominable* taste in women.

abominate v. loathe; hate. Moses scolded the idol worshippers in the tribe because he *abominated* the custom.

aboriginal ADJ., n. being the first of its kind in a region; primitive; native. Her studies of the primitive art forms of the *aboriginal* Indians were widely reported in the scientific journals. aborigine, n.

abase / ə'beɪs / خوار کردن، پست کردن،

تحقیر کردن، کم‌ارزش کردن

abash / ə'bæʃ / شرم‌نده کردن، خجالت دادن،

دست پاچه کردن

abate / ə'beɪt / فرو نشستن، فروکش کردن، کاهش یافتن

abbreviate / ə'bri:vɪət / کوتاه کردن، مختصر کردن،

خلاصه کردن

abdicate / 'æbdɪkət / واگذار کردن، تفویض کردن،

محروم کردن (از ارث)؛ کناره‌گیری کردن، ترک گفتن، استعفا دادن

aberrant / æ'berənt / نابهنجار، غیرعادی؛ گمراه،

منحرف، بیراه، نابجا، کجراه

aberration / ,æbə'reɪʃən / نابهنجاری؛ گمراهی،

انحراف، اشتباه، خط، کجراهی؛ اختلال ذهنی - روانی، انحراف روانی

abet / ə'bet / (به انجام کار خلاف) برانگیختن،

تشویق کردن؛ شرکت کردن در (جرم)

abeyance / ə'beɪəns / بی‌تکلیفی، وقفه، تعلیق

abhor / əb'hɔ:(r) / منزجر بودن از، بیزار بودن از،

تنفر داشتن از

abhorrence / əb'hɒrəns / تنفر، بیزاری، انزجار،

نفرت

abject / 'æbdʒəkt / (موقعیت) نکبت‌بار، پست،

خوار، شرم‌آور

abjure / əb'dʒʊə(r) / (عقیده، مذهب و غیره) پشت کردن به،

برگشتن از، صرف نظر کردن از، نقض عهد کردن، سوگند شکستن

ablution / ə'blʊ:ʃn / شستشو؛ (مذهب) وضو،

طهارت، غسل

abnegation / ,æbnɪ'geɪʃən / از خود گذشتگی،

ایثار، فداکاری؛ انکار، رد

abolish / ə'bɒlɪʃ / موقوف کردن، برانداختن،

از میان بردن؛ منسوخ کردن، لغو کردن

abominable / ə'bɒmɪnəbəl , (US) -mən- / زننده،

شنیع، بد، زشت، ناخوشایند، ناپسند، منفور

abominate / ə'bɒmɪnət / بیزار بودن از،

تنفر داشتن از، نفرت داشتن از؛ ناپسند شمردن

aboriginal / ,æbə'rɪdʒənəl / بومی

abortive ADJ. unsuccessful; fruitless. Attacked by armed troops, the Chinese students had to abandon their *abortive* attempt to democratize Beijing peacefully. abort, v.

abrasive ADJ. rubbing away; tending to grind down. Just as *abrasive* cleaning powders can wear away a shiny finish, *abrasive* remarks can wear away a listener's patience. abrade, v.

abridge v. condense or shorten. Because the publishers felt the public wanted a shorter version of *War and Peace*, they proceeded to *abridge* the novel.

abrogate v. abolish. The king intended to *abrogate* the decree issued by his predecessor.

abscission n. removal by cutting off, as in surgery; separation. Gas gangrene spreads so swiftly and is so potentially deadly that doctors advise *abscission* of the gangrenous tissue. When a flower or leaf separates naturally from the parent plant, this process is called *abscission* or leaf fall.

■ **abscond** v. depart secretly and hide. The teller who *absconded* with the bonds went uncaptured until someone recognized him from his photograph on *America's Most Wanted*.

absolute ADJ. complete; totally unlimited; certain. Although the King of Siam was an *absolute* monarch, he did not want to behead his unfaithful wife without *absolute* evidence of her infidelity.

absolve v. pardon (an offense). The father confessor *absolved* him of his sins. absolution, n.

abstain v. refrain; withhold from participation. After considering the effect of alcohol on his athletic performance, he decided to *abstain* from drinking while he trained for the race.

■ **abstemious** ADJ. sparing in eating and drinking; temperate. Concerned whether her vegetarian son's *abstemious* diet provided him with sufficient protein, the worried mother pressed food on him.

abstinence n. restraint from eating or drinking. The doctor recommended total *abstinence* from salted foods. abstain, v.

abstract ADJ. theoretical; not concrete; nonrepresentational. To him, hunger was an *abstract* concept; he had never missed a meal.

abstruse ADJ. obscure; profound; difficult to understand. Baffled by the *abstruse* philosophical texts assigned in class, Dave asked Lexy to explain Kant's *Critique of Pure Reason*.

abusive ADJ. coarsely insulting; physically harmful. An *abusive* parent damages a child both mentally and physically.

abut v. border upon; adjoin. Where our estates *abut*, we must build a fence.

abysmal ADJ. bottomless. His arrogance is exceeded only by his *abysmal* ignorance.

abyss n. enormous chasm; vast, bottomless pit. Darth Vader seized the evil emperor and hurled him into the *abyss*.

academic ADJ. related to a school; not practical or directly useful. The dean's talk about reforming *academic* policies was only an *academic* discussion: we knew little, if anything, would change.

abortive / ə'bo:trɪv / بی‌بهره، بی‌ثمر، بی‌نتیجه، نافرجام، ناموفق

abrasive / ə'breɪsɪv / سایا، ساینده، صیقل‌دهنده، پاک‌کننده؛ (مجازی) خشن، زمخت، زیر؛ (اظهارات) کسل‌کننده، ملال‌آور

abridge / ə'brɪdʒ / خلاصه کردن، کوتاه کردن، مختصر کردن؛ محدود کردن؛ کاهش دادن

abrogate / 'æbrəgeɪt / نسخ کردن، ملغی کردن، لغو کردن، باطل کردن

abscission / æb'sɪʃn / قطع (کردن)، جدا کردن، جدایی

abscond / əb'skɒnd / گریختن، فرار کردن، دررفتن

absolute / 'æbsəlu:t / (حاکم) مطلق، مستبد، خودکامه، خود رأی؛ قطعی، مسلم؛ (قدرت) نامحدود

absolve / əb'zɒlv / تبرئه کردن، آزاد کردن، معاف کردن، بخشیدن (گناه)، آمرزیدن، عفو کردن

abstain / əb'steɪn / امتناع کردن، خودداری کردن (از)، پرهیز کردن (از)، اجتناب کردن

abstemious / əb'sti:miəs / (شخص) مُسک (در خورد و نوش و لذات)، متراض؛ صرفه‌جو، مقتصد

abstinence / æb'stɪnəns / امساک، پرهیز، اجتناب، خودداری؛ ریاضت

abstract / 'æbstrækt / نظری؛ انتزاعی، مجرد

abstruse / əb'stru:s / مبهم، پیچیده، غامض

abusive / ə'bju:sɪv / (شخص) بدزبان، بد دهن، فحاش؛ (لحن) توهین‌آمیز، موهن؛ (شخص) پر آزار، پر اذیت، زیان‌آور

abut / ə'bat / متصل بودن، نزدیک بودن، تماس بودن، مجاور بودن با، کنار ... بودن

abysmal / ə'bɪzml / (مجازی، محاوره) بی‌حد و حصر، بسیار زیاد، مفرط؛ عمیق، ژرف

abyss / ə'bis / ژرفنا، ورطه، مغاک بسیار عمیق

academic / ,ækə'demɪk / دانشگاهی، تحصیلی،

آموزشی؛ نظری، غیر عملی؛ مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی

accede v. agree. If I *accede* to this demand for black-mail, I am afraid that I will be the victim of future demands.

accelerate v. move faster. In our science class, we learn how falling bodies *accelerate*.

accessible ADJ. easy to approach; obtainable. We asked our guide whether the ruins were *accessible* on foot.

accessory N. additional object; useful but not essential thing. She bought an attractive handbag as an *accessory* for her dress. also ADJ.

acclaim v. applaud; announce with great approval. The sportscasters *acclaimed* every American victory in the Olympics and decried every American defeat. *acclamation*, N.

acclimate v. adjust to climate or environment; adapt. One of the difficulties of our present air age is the need of travelers to *acclimate* themselves to their new and often strange environments.

acclivity N. sharp upslope of a hill. The car could not go up the *acclivity* in high gear.

accolade N. award of merit. In Hollywood, an "Oscar" is the highest *accolade*.

accommodate v. oblige or help someone; adjust or bring into harmony; adapt. Mitch always did everything possible to *accommodate* his elderly relatives, from driving them to medical appointments to helping them with paperwork. (secondary meaning)

accomplice N. partner in crime. Because he had provided the criminal with the lethal weapon, he was arrested as an *accomplice* in the murder.

accord N. agreement. She was in complete *accord* with the verdict.

accost v. approach and speak first to a person. When the two young men *accosted* me, I was frightened because I thought they were going to attack me.

accoutre v. equip. The fisherman was *accoutred* with the best that the sporting goods store could supply. *accoutrement*, N.

accretion N. growth; increase. Over the years Bob put on weight; because of this *accretion* of flesh, he went from size M to size XL. *accrete*, v.

accrue v. come about by addition. You must pay the interest that has *accrued* on your debt as well as the principal sum. *accrual*, N.

acerbic ADJ. bitter or sour in nature; sharp and cutting. Noted for her *acerbic* wit and gossiping, Alice Roosevelt Longworth had a pillow in her home embroidered with the legend "If you can't say something good about someone, sit right here by me."

acerbity N. bitterness of speech and temper. The meeting of the United Nations Assembly was marked with such *acerbity* that observers held little hope of reaching any useful settlement of the problem.

acetic ADJ. vinegary. The salad had an exceedingly *acetic* flavor.

acknowledge v. recognize; admit. Although I *acknowledge* that the Beatles' tunes sound pretty dated nowadays, I still prefer them to the gangsta rap songs my brothers play.

accede / ək'si:d / موافقت کردن با، تن دادن به، تسلیم شدن (در برابر)

accelerate / ək'seləreɪt / تند شدن، شتاب گرفتن، سرعت گرفتن؛ شتاباندن، تسريع کردن

accessible / ək'sesəbəl / قابل وصول، در دسترس، دست‌یافتنی، قابل حصول؛ قابل فهم؛ تأثیرپذیر

accessory / ək'sesəri / لوازم فرعی، کمکی

acclaim / ə'kleɪm / تحسین کردن، تشویق کردن؛ کف‌زدن برای؛ با هلهله اعلام کردن

acclimate / 'ækləmeɪt / به آب و هوای جدید خو گرفتن، مانوس شدن؛ با محیط جدید آشنا شدن، خود را وفق دادن

acclivity / ək'ləvəti / فراز، سربالایی

accolade / 'ækələɪd , (US) ,ækə'leɪd / جایزه، لقب؛ تمجید، تکریم؛ تأیید

accommodate / ə'kɒmədeɪt / کمک کردن به، یاری کردن؛ تطبیق کردن، همساز کردن، وفق دادن؛ جا دادن، منزل دادن

accomplice / ə'kɒmplɪs / همدست، شریک یا معاون جرم

accord / ə'kɔ:d / توافق

accost / ə'kɒst , ə'kɔ:st / مخاطب ساختن، مواجه شدن(با)، رویاروی شدن با

accoutre / ə'ku:tə / با تجهیزات آماده کردن

accretion / ə'kri:ʃən / رشد، افزایش؛ بزرگ شدن، رشد کردن

accrue / ə'kru / افزوده شدن

acerbic / ə'sɜ:bɪk / (سخن) گزنده، نیش‌دار، تلخ؛ بُرا، قاطع، صریح، نافذ

acerbity / ə'sɜ:bəti / (خلق، حرف، سخن) تندى، تلخی

acetic / ə'si:tɪk / (شیمی) ترشی، سرکه‌ای

acknowledge / ək'nɒlɪdʒ / شناختن؛ اعتراف کردن، تصدیق کردن

acme N. peak; pinnacle; highest point. Welles's success in *Citizen Kane* marked the *acme* of his career as an actor; never again did he achieve such popular acclaim.

acoustics N. science of sound; quality that makes a room easy or hard to hear in. Carnegie Hall is liked by music lovers because of its fine *acoustics*.

acquiesce V. assent; agree passively. Although she appeared to *acquiesce* to her employer's suggestions, I could tell she had reservations about the changes he wanted made. *acquiescence*, N.; *acquiescent*, ADJ.

acquittal N. deliverance from a charge. His *acquittal* by the jury surprised those who had thought him guilty. *acquit*, V.

acrid ADJ. sharp; bitterly pungent. The *acrid* odor of burnt gunpowder filled the room after the pistol had been fired.

acrimonious ADJ. bitter in words or manner. The candidate attacked his opponent in highly *acrimonious* terms. *acrimony*, N.

acrophobia N. fear of heights. A born salesman, he could convince someone with a bad case of *acrophobia* to sign up for a life membership in a sky-diving club.

actuarial ADJ. calculating; pertaining to insurance statistics. According to recent *actuarial* tables, life expectancy is greater today than it was a century ago.

actuate V. motivate. I fail to understand what *actuated* you to reply to this letter so nastily.

acuity N. sharpness. In time his youthful *acuity* of vision failed him, and he needed glasses.

acumen N. mental keenness. Her business *acumen* helped her to succeed where others had failed.

acute ADJ. quickly perceptive; keen; brief and severe. The *acute* young doctor realized immediately that the gradual deterioration of her patient's once-*acute* hearing was due to a chronic illness, not an *acute* one.

adage N. wise saying; proverb. There is much truth in the old *adage* about fools and their money.

adamant ADJ. hard; inflexible. In this movie Bronson played the part of a revenge-driven man, *adamant* in his determination to punish the criminals who destroyed his family. *adamancy*, N.

adapt V. alter; modify. Some species of animals have become extinct because they could not *adapt* to a changing environment.

addendum N. addition; appendix to book. Jane's editor approved her new comparative literature text but thought it would be even better with an *addendum* on recent developments in literary criticism.

addiction N. compulsive, habitual need. His *addiction* to drugs caused his friends much grief.

addle V. muddle; drive crazy; become rotten. This idiotic plan is confusing enough to *addle* anyone. *addled*, ADJ.

address V. direct a speech to; deal with or discuss. Due to *address* the convention in July, Brown planned to *address* the issue of low-income housing in his speech.

adept ADJ. expert at. She was *adept* at the fine art of irritating people. also N.

adhere V. stick fast. I will *adhere* to this opinion until proof that I am wrong is presented. *adhesion*, N.; *adherence*, N.

acme / 'ækmi / اوج، ذروه، قله، متتها (درجه)

acoustics / ə'ku:stiks / صوت شناسی، علم اصوات، علم آواشناسی؛ (تالار، اتاق) وضعیت صوتی، آکوستیک

acquiesce / ,ækwi'es / پذیرفتن، تسلیم شدن، تن در دادن، راضی شدن

acquittal / ə'kwɪtl / تبرئه، برائت

acrid / 'ækɾɪd / (بو) تند، زننده؛ (مزه) گس، تند، تلخ؛ (مجازی) (رفتار، خو) تند، زننده

acrimonious / ,ækɾɪ'məʊniəs / (سخن) گزنده، تلخ، تند؛ (رفتار) زننده

acrophobia / ,ækɾə'fəʊbiə / (روانپزشکی) ترس از بلندی

actuarial / ,æktʃu'eəriəl / مربوط به آمارگیری، آماری

actuate / 'æktʃueɪt / برانگیختن، تحریک کردن

acuity / ə'kju:əti / دقت، تیز فهمی، تیز هوشی، تیز بینی

acumen / 'ækjəmən / ذکاوت، تیز هوشی، تیز فهمی، فراست

acute / ə'kju:t / (شخص) تیزهوش، تیز، زیرک؛ (پزشکی) حاد، بحرانی، وخیم

adage / 'ædɪdʒ / ضرب المثل، مثل، امثال و حکم

adamant / 'ædəmənt / تسلیم نشو، مقاوم، یکدنده

adapt / ə'dæpt / جرح و تعدیل کردن، متناسب کردن، وفق دادن، جور کردن، سازگار کردن

addendum / ə'dendəm / پیوست، ضمیمه، افزایش، الحاق

addiction / ə'dɪkʃən / اعتیاد، تمایل

addle / ædl / مغشوش کردن، آشفته کردن، شوریده کردن، گیج کردن؛ ضایع شدن، فاسد شدن

address / ə'dres / طرف صحبت قرار دادن، مخاطب قرار دادن؛ (موضوع، مسأله) پرداختن به، توجه کردن به

adept / ə'dept / زیر دست، ماهر، استاد

adhere / əd'hɪə(r) / (to) مرید ... بودن، هوادار ... بودن، وفادار بودن به

adherent N. supporter; follower. In the wake of the scandal, the senator's one-time *adherents* quietly deserted him.

adjacent ADJ. adjoining; neighboring; close by. Philip's best friend Jason lived only four houses down the block, near but not immediately *adjacent*.

adjunct N. something (generally nonessential or inferior) added on or attached. Although I don't absolutely need a second computer, I plan to buy a laptop to serve as an *adjunct* to my desktop model. also ADJ.

adjuration N. solemn urging. Her *adjuration* to tell the truth did not change the witnesses' testimony. *adjure*, v.

adjutant N. staff officer assisting the commander; assistant. Though Wellington delegated many tasks to his chief *adjutant*, Lord Fitzroy Somerset, Somerset was in no doubt as to who made all major decisions.

■ **admonish** v. warn; reprove. When her courtiers questioned her religious beliefs, Mary Stuart *admonished* them, declaring that she would worship as she pleased.

adorn v. decorate. Wall paintings and carved statues *adorned* the temple. *adornment*, N.

adroit ADJ. skillful. Her *adroit* handling of the delicate situation pleased her employers.

adherent /əd'hɪərənt/ تابع، پیرو؛ هواخواه، مرید

adjacent /ə'dʒeɪsənt/ هم‌جوار، نزدیک، مجاور، همسایه

adjunct /ədʒʌŋkt/ چیز الحاقی، چیز فرعی، معین، افزوده، ضمیمه

adjuration /,ədʒʊə'reɪʃən/ درخواست، التماس، استدعا؛ تحلیف، سوگند، قسم

adjutant /ədʒʊtənt/ دستیار، آجودان، معین

admonish /əd'mɒnɪʃ/ نصیحت کردن، پند دادن، آگاه کردن، وعظ کردن؛ سرزنش کردن، ملامت کردن

adorn /ə'dɔ:n/ زینت دادن، زیبا کردن، قشنگ کردن، آرایش دادن، تزیین کردن

adroit /ə'drɔɪt/ زرنگ، زیر دست، زیرک، ماهر، چابک

Test

Word List 1 Synonyms

Each of the questions below consists of a word in capital letters, followed by five lettered words or phrases. Choose the lettered word or phrase that is most nearly similar in meaning to the word in capital letters and write the letter of your choice on your answer paper.

1. ABASE (A) incur (B) tax (C) estimate (D) elope (E) humiliate
2. ABERRATION (A) deviation (B) abhorrence (C) dislike (D) absence (E) anecdote
3. ABET (A) conceive (B) wager (C) encourage (D) evade (E) protect
4. ABEYANCE (A) obedience (B) discussion (C) excitement (D) suspended action (E) editorial
5. ABJURE (A) discuss (B) renounce (C) run off secretly (D) perjure (E) project
6. ABLUTION (A) censure (B) forgiveness (C) mutiny (D) survival (E) washing
7. ABNEGATION (A) blackness (B) self-denial (C) selfishness (D) cause (E) effectiveness

8. ABORIGINE (A) first design (B) absolution (C) finale (D) concept (E) primitive inhabitant
9. ABORTIVE (A) unsuccessful (B) consuming (C) financing (D) familiar (E) fruitful
10. ABSTINENCE (A) restrained eating or drinking (B) vulgar display (C) deportment (D) reluctance (E) population
11. ABSTRUSE (A) profound (B) irrespective (C) suspended (D) protesting (E) not thorough
12. ABUT (A) stimulate (B) grasp (C) oppose (D) widen (E) adjoin
13. ABYSMAL (A) bottomless (B) eternal (C) meteoric (D) diabolic (E) internal
14. ACCEDE (A) fail (B) compromise (C) correct (D) consent (E) mollify
15. ACCLIVITY (A) index (B) report (C) upslope of a hill (D) character (E) negotiator

Word List 2 adulation-amend

adulation N. flattery; admiration. The rock star thrived on the *adulation* of his groupies and yes-men. *adulate*, v.

■ **adulterate** v. make impure by adding inferior or tainted substances. It is a crime to *adulterate* foods without informing the buyer; when consumers learned that Beechnut had *adulterated* its apple juice by mixing the juice with water, they protested vigorously. *adulteration*, N.

advent N. arrival. Most Americans were unaware of the *advent* of the Nuclear Age until the news of Hiroshima reached them.

adventitious ADJ. accidental; casual. She found this *adventitious* meeting with her friend extremely fortunate.

adversary N. opponent; enemy. Batman struggled to save Gotham City from the machinations of his wicked *adversary*, the Joker.

adverse ADJ. unfavorable; hostile. The recession had a highly *adverse* effect on Father's investment portfolio: he lost so much money that he could no longer afford the butler and the upstairs maid.

adversity N. poverty; misfortune. We must learn to meet *adversity* gracefully.

advert v. refer (to). Since you *advert* to this matter so frequently; you must regard it as important.

advocacy N. support; active pleading on behalf of someone or something. No threats could dissuade Bishop Desmond Tutu from his *advocacy* of the human rights of black South Africans.

advocate v. urge; plead for. The abolitionists *advocated* freedom for the slaves. also N.

aegis N. shield; defense. Under the *aegis* of the Bill of Rights, we enjoy our most treasured freedoms.

aerie N. nest of a large bird of prey (eagle, hawk). The mother eagle swooped down on the rabbit and bore it off to her *aerie* high in the Rocky Mountains.

■ **aesthetic** ADJ. artistic; dealing with or capable of appreciating the beautiful. The beauty of Tiffany's stained glass appealed to Alice's *aesthetic* sense. *aesthete*, N.

affable ADJ. easily approachable; warmly friendly. Accustomed to cold, aloof supervisors, Nicholas was amazed at how *affable* his new employer was. *affability*, N.

affected ADJ. artificial; pretended; assumed in order to impress. His *affected* mannerisms—his "Harvard" accent, his air of boredom, his use of obscure foreign words—bugged us: he acted as if he thought he was too good for his old high school friends. *affectation*, N.

affidavit N. written statement made under oath. The court refused to accept her statement unless she presented it in the form of an *affidavit*.

affiliation N. joining; associating with. His *affiliation* with the political party was of short duration for he soon disagreed with his colleagues.

adulation / ədjuˈleɪʃən , (US) -dʒʊˈl- / چاپلوسی، تملق، مداحی، مجیز

adulterate / əˈdʌltəreɪt / با چیز پست‌تر آمیختن، آغشتن، آلودن؛ (آب میوه و غیره) با آب قاطی کردن؛ (اغذیه) تقلب کردن در

advent / ædvent / ورود، حلول، ظهور، آمدن، پیدایی

adventitious / ædvenˈtɪʃəs / اتفاقی، تصادفی، شانس؛ بدون برنامه قبلی؛ غیرمنتظره، پیش‌بینی نشده

adversary / ædvəsəri , (US) -səri / دشمن، مخالف، رقیب، ضد، حریف، مبارز، هم‌وارد، مدعی

adverse / ˈædvɜːs / نامساعد، نامطلوب، بد؛ مخالف، مغایر، ناسازگار

adversity / ədˈvɜːsəti / ناملایمات؛ گرفتاری، بدبختی، فلاکت، ادبار؛ فقر، تنگدستی

advert / ədˈvɜːt / عطف کردن، توجه کردن، ارجاع دادن، توجه دادن

advocacy / ædvəkəsi / طرفداری، حمایت، دفاع؛ (حقوق) وکالت

advocate / ædvəkert / مصرانه خواستن، پافشاری کردن بر سر؛ حمایت کردن از، پشتیبانی کردن از، دفاع کردن از

aegis / ˈiːdʒɪs / under the aegis of حمایت، پشتیبانی؛ در کنف حمایت

aerie / ˈeəri / (پرنندگان شکاری) آشیانه؛ آشیانه عقاب

aesthetic / iːsˈθetɪk / (شخص) دوستدار زیبایی؛ زیبایی‌شناس، هنرشناس، هنری؛ هنرشناسی، (مربوط به) زیبایی‌شناسی، زیبایی‌شناختی

affable / æfəbəl / خوش‌رو، خوش برخورد؛ مهربان، با محبت، صمیمی؛ (پاسخ و غیره) دوستانه

affected / əˈfektɪd / (رفتار) متکلفانه، تصنعی، ساختگی، آمیخته با ناز و تکبر؛ (شخص) متظاهر

affidavit / æfəˈdervɪt / (حقوق) اظهارنامه (به قید سوگند)

affiliation / əˌfɪliˈeɪʃən / عضویت در حزب سیاسی، وابستگی، پیوستگی

affinity n. kinship. She felt an *affinity* with all who suffered; their pains were her pains.

affirmation n. positive assertion; confirmation; solemn pledge by one who refuses to take an oath. Despite Tom's *affirmations* of innocence, Aunt Polly still suspected he had eaten the pie.

affix v. attach or add on; fasten. First the registrar had to *affix* his signature to the license; then he had to *affix* his official seal.

affliction n. state of distress; cause of suffering. Even in the midst of her *affliction*, Elizabeth tried to keep up the spirits of those around her.

affluence n. abundance; wealth. Foreigners are amazed by the *affluence* and luxury of the American way of life.

affront n. insult; offense; intentional act of disrespect. When Mrs. Proudie was not seated beside the Archdeacon at the head table, she took it as a personal *affront* and refused to speak to her hosts for a week. also v.

agape ADJ. openmouthed. She stared, *agape*, at the many strange animals in the zoo.

agenda n. items of business at a meeting. We had so much difficulty agreeing upon an *agenda* that there was very little time for the meeting.

agglomeration n. collection; heap. It took weeks to assort the *agglomeration* of miscellaneous items she had collected on her trip.

aggrandize v. increase or intensify; raise in power, wealth, rank or honor. The history of the past quarter century illustrates how a President may *aggrandize* his power to act aggressively in international affairs without considering the wishes of Congress.

■ **aggregate** v. gather; accumulate. Before the Wall Street scandals, dealers in so-called junk bonds managed to *aggregate* great wealth in short periods of time. also ADJ. aggregation, n.

aggressor n. attacker. Before you punish both boys for fighting, see whether you can determine which one was the *aggressor*.

aghast ADJ. horrified; dumbfounded. Miss Manners was *aghast* at the crude behavior of the fraternity brothers at the annual toga party.

agility n. nimbleness. The *agility* of the acrobat amazed and thrilled the audience.

agitate v. stir up; disturb. Her fiery remarks *agitated* the already angry mob.

agnostic n. one who is skeptical of the existence of a god or any ultimate reality. *Agnostics* say we can neither prove nor disprove the existence of God; we simply have no way to know. also ADJ.

agog ADJ. highly excited; intensely curious. We were all *agog* at the news that the celebrated movie star was giving up his career in order to enter a monastery.

agrarian ADJ. pertaining to land or its cultivation. As a result of its recent industrialization, the country is gradually losing its *agrarian* traditions.

■ **alacrity** n. cheerful promptness; eagerness. Phil and Dave were raring to get off to the mountains; they packed up their ski gear and climbed into the van with *alacrity*.

affinity /ə'fɪnəti/ خویشاوندی، قرابت؛ شباهت؛ (گیاه‌شناسی، جانورشناسی، زیست‌شناسی) خویشاوندی؛ (حقوق) خویشاوندی سببی، قرابت سببی، سبب؛ میل، کشش، علاقه؛ (شیمی) میل ترکیبی

affirmation /ə'fɜ:rmeɪʃən/ تصدیق، تأیید، تصریح؛ اعتقاد، باور، عقیده؛ (حقوق) شهادت بدون سوگند؛ (منطق) ایجاب

affix /ə'fiks/ اضافه کردن، افزودن؛ ضمیمه کردن، پیوست کردن، (رسمی) الحاق کردن (تمبر، مدال، تصویر، برچسب) چسباندن، زدن، نصب کردن؛ (مهر، امضا) گذاردن؛ (زبان‌شناسی) وند

affliction /ə'flɪkʃən/ محنت، رنج، غم، ناراحتی، پریشانی، مصیبت، درد

affluence /'æfluəns/ ثروت، دولت؛ فراوانی، وفور

affront /ə'frʌnt/ هتاک، توهین؛ بی‌احترامی، بی‌حرمتی؛ آبروی ... را ریختن؛ هتک حرمت کردن، بی‌حرمتی کردن به، بی‌احترامی کردن به؛ هتاک کردن به، توهین کردن به؛ آبروریزی کردن

agape /ə'geɪp/ بهت‌زده، انگشت به دهان، مبهوت، مات

agenda /ə'dʒendə/ برنامه کار، دستور جلسه؛ برنامه

agglomeration /ə,glɒmə'reɪʃən/ کوبه، توده؛ انباشتگی، انباش

aggrandize /ə'grændəɪz/ بالا بردن، افزودن بر، افزایش دادن؛ بزرگتر کردن، بزرگ نمودن

aggregate /'ægrɪɡət/ (ثروت و غیره) گردآوردن، جمع کردن؛ انباشتن، توده کردن، روی هم ریختن؛ (پول، ثروت) انباشت

aggressor /ə'ɡresə(r)/ متجاوز، مهاجم؛ ستیزنده

aghast /ə'ɡɑ:st/ وحشت زده؛ خیره مانده، متحیر، بهت‌زده، مات و مبهوت

agility /ə'dʒɪləti/ زرنگی، جلدی، چالاکي، چابکی، ناآرام کردن،

سراسیمه کردن، تهییج کردن، تحریک کردن، برانگیختن

agnostic /æg'nɒstɪk/ لا‌آدری، ندانم‌گو

agog /ə'ɡɒɡ/ بی‌قرار، بی‌تاب؛ نگران، مشتاق

agrarian /ə'ɡreəriən/ (قوانین و غیره) کشاورزی، ارضی

alacrity /ə'lækrəti/ (رسمی) چابکی، بشاشت، نشاط؛ اشتیاق، رغبت

alchemy N. medieval form of speculative thought that aimed to transform base metals (lead or copper) into silver or gold and to discover a means of prolonging life. Although *alchemy* anticipated science in its belief that physical reality was determined by an unvarying set of natural laws, the *alchemist's* experimental method was hardly scientific.

alcove N. nook; recess. Though their apartment lacked a full-scale dining room, an *alcove* adjacent to the living room made an adequate breakfast nook for the young couple.

alias N. an assumed name. John Smith's *alias* was Bob Jones. also ADV.

alienate V. make hostile; separate. Her attempts to *alienate* the two friends failed because they had complete faith in each other.

alimentary ADJ. supplying nourishment. The *alimentary* canal in our bodies is so named because digestion of foods occurs there. When asked for the name of the digestive tract, Sherlock Holmes replied, "*Alimentary*, my dear Watson."

alimony N. payments made to an ex-spouse after divorce. Because Tony had supported Tina through medical school, on their divorce he asked the court to award him \$500 a month in *alimony*.

allay V. calm; pacify. The crew tried to *allay* the fears of the passengers by announcing that the fire had been controlled.

allege V. state without proof. Although it is *alleged* that she has worked for the enemy, she denies the *allegation* and, legally, we can take no action against her without proof. *allegation*, N.

allegiance N. loyalty. Not even a term in prison could shake Lech Walesa's *allegiance* to Solidarity, the Polish trade union he had helped to found.

allegory N. story in which characters are used as symbols; fable. *Pilgrim's Progress* is an *allegory* of the temptations and victories of the human soul. *allegorical*, ADJ.

■ **alleviate** V. relieve. This should *alleviate* the pain; if it does not, we shall have to use stronger drugs.

alliteration N. repetition of beginning sound in poetry. "The furrow followed free" is an example of *alliteration*.

allocate V. assign. Even though the Red Cross had *allocated* a large sum for the relief of the sufferers of the disaster, many people perished.

alloy N. a mixture as of metals. *Alloys* of gold are used more frequently than the pure metal.

alloy V. mix; make less pure; lessen or moderate. Our delight at the Mets' victory was *alloyed* by our concern for Al Laites, who injured his pitching arm in the game.

allude V. refer indirectly. Try not to mention divorce in Jack's presence because he will think you are *alluding* to his marital problems with Jill.

allure V. entice; attract. *Allured* by the song of the sirens, the helmsman steered the ship toward the reef. also N.

allusion N. indirect reference. When Amanda said to the ticket scalper, "One hundred bucks? What do you want, a pound of flesh?" she was making an *allusion* to Shakespeare's *Merchant of Venice*.

alchemy / 'ælkəmi /

کیمیاگری

alcove / 'ælkəʊv /

(در اتاق) کنج، گوشه، جای دنج؛
(معماری) تورفتگی، پس‌نشستگی

alias / 'eɪliəs /

اسم مستعار؛ مشهوریه

alienate / 'eɪliənert /

(رابطه و غیره) سرد کردن،
بی‌اعتنا کردن، بی‌تفاوت کردن؛ جدا کردن، فاصله ایجاد کردن
(بین دو دوست)

alimentary / ,æɪləməntəri /

(مربوط به) غذاخوردن، تغذیه، غذایی

alimony / 'æɪləməni /

خرجی، نفقه

allay / ə'leɪ /

(رسمی) (درد، گرفتاری، هیجان،
ترس) کاهش دادن، تسکین دادن، تقلیل دادن، آرام کردن

allege / ə'ledʒ /

(رسمی) ادعا کردن، مدعی شدن؛
اقامه کردن، دلیل آوردن، ارائه دادن

allegiance / ə'li:dʒəns /

(رسمی) سرسپاری،
وفاداری، بیعت

allegory / 'æləgəri /

افسانه، حکایت، داستان،
قصه رمزی، تمثیل

alleviate / ə'li:vɪet /

(درد، رنج، غم) فرونشاندن،
آرام کردن، تسکین دادن، کم کردن، کاستن از، تخفیف دادن،
سبک کردن

alliteration / ə,lɪtə'reɪʃən /

(ادبیات، در آغاز کلمات)
تجانس آوایی، همگونی آوایی

allocate / 'æləkert /

(کار، پول) تخصیص دادن،
اختصاص دادن؛ تقسیم کردن، توزیع کردن

alloy / 'æloɪ /

(فلزشناسی) آلیاژ، آمیزه؛
(رسمی، مجازی) آمیختن؛ آلودن، ضایع کردن؛ (طلا، نقره و
غیره) عیار زدن، بار زدن، درهم سرشتن، فاسد کردن؛ تضعیف
کردن؛ ارزش چیزی را پایین آوردن

allude / ə'lu:d /

(رسمی) گریز زدن به،
سربسته گفتن، به کنایه گفتن، به تلویح گفتن، اشاره کردن به

allure / ə'luə(r) /

وسوسه کردن، فریفتن،
به دام انداختن، اغوا کردن

allusion / ə'lu:ʒn /

(ادبیات) تلمیح؛ کنایه، اشاره

alluvial ADJ. pertaining to soil deposits left by running water. The farmers found the *alluvial* deposits at the mouth of the river very fertile.

aloof ADJ. apart; reserved. Shy by nature, she remained *aloof* while all the rest conversed.

aloft ADV. upward. The sailor climbed *aloft* into the rigging.

altercation N. noisy quarrel; heated dispute. In that hot-tempered household, no meal ever came to a peaceful conclusion; the inevitable *altercation* sometimes even ended in blows.

altruistic ADJ. unselfishly generous; concerned for others. In providing tutorial assistance and college scholarships for hundreds of economically disadvantaged youths, Eugene Lang performed a truly *altruistic* deed. *altruism*, N.

■ **amalgamate** V. combine; unite in one body. The unions will attempt to *amalgamate* their groups into one national body.

amass V. collect. The miser's aim is to *amass* and hoard as much gold as possible.

amazon N. female warrior. Ever since the days of Greek mythology we refer to strong and aggressive women as *amazons*.

ambidextrous ADJ. capable of using either hand with equal ease. A switch-hitter in baseball should be naturally *ambidextrous*.

ambience N. environment; atmosphere. She went to the restaurant not for the food but for the *ambience*.

■ **ambiguous** ADJ. unclear or doubtful in meaning. His *ambiguous* instructions misled us; we did not know which road to take. *ambiguity*, N.

■ **ambivalence** N. the state of having contradictory or conflicting emotional attitudes. Torn between loving her parents one minute and hating them the next, she was confused by the *ambivalence* of her feelings. *ambivalent*, ADJ.

amble N. moving at an easy pace. When she first mounted the horse, she was afraid to urge the animal to go faster than a gentle *amble*. also V.

ambrosia N. food of the gods. *Ambrosia* was supposed to give immortality to any human who ate it.

ambulatory ADJ. able to walk; not bedridden. Calvin was a highly *ambulatory* patient; not only did he refuse to be confined to bed, but also he insisted on riding his skateboard up and down the halls.

■ **ameliorate** V. improve. Many social workers have attempted to *ameliorate* the conditions of people living in the slums.

amenable ADJ. readily managed or willing to be led; answerable or accountable legally. Although the ambassador was usually *amenable* to friendly suggestions, he balked when we hinted he should pay his parking tickets. As a foreign diplomat, he claimed he was not *amenable* to minor local laws.

amend V. correct; change, generally for the better. Hoping to *amend* his condition, he left Vietnam for the United States.

alluvial / ə'lu:viəl /

(جغرافیا) آبرفتی

aloof / ə'lu:f /

کناره‌جو، عزلت‌گزین،

aloft / ə'lɒft /

کناره‌گیر، منزوی

بالا، در هوا؛

altercation / ,ɔ:l'te'keɪʃən /

(دریانوردی) بالای دکل

مجادله، مباحثه،

مشاجره، ستیزه

altruistic / ,æltru'ɪstɪk /

نوع‌دوستانه، ایثارگرانه،

ایثارگونه

amalgamate / ə'mælgəmənt /

ترکیب کردن، آمیختن،

مخلوط کردن

amass / ə'mæs /

(ثروت) اندوختن، توده کردن،

انباشتن، جمع کردن

amazon / 'æməzən /

شیرزن؛ (در اساطیر یونان،

با حروف بزرگ) آمازون، زن جنگجو

ambidextrous / ,æmbi'dekstrəs /

ذوالمینین؛

تردست، کارکشته، همه‌فن حریف؛ ریاکار، دورو، دورنگ

ambience / 'æmbjəns /

(محل زندگی، کار، تفریح)

محیط، حال و هوا، فضا، جو

ambiguous / æm'bigjuəs /

نامعلوم، نامعین،

نامشخص؛ نامفهوم، گنگ، مبهم، پیچیده؛ (عبارت، کلمه)

ابهام‌دار، دویلهو، چند معنا

ambivalence / æm'brɪvələns /

تردید، دودلی، تزلزل

amble / 'æmbəl /

(اسب) قدم آهسته‌رفتن؛

(شخص) سلانه‌سلانه رفتن، خرامیدن، چمیدن؛ (اسب) قدم

آهسته؛ (شخص) خرام، چم، رفتن به ناز و تائی

ambrosia / æm'brəʊziə / æm'brəʊʒə /

(اساطیر یونان و روم) غذای خدایان، طعام خدایان؛ (مجازی)

غذای خوشمزه، غذای بهشتی

ambulatory / 'æmbjələtəri /

(بیمار) قادر به

راه رفتن، متحرک، با تحرک، فعال

ameliorate / ə'mi:liəreɪt /

(رسمی)

(شرایط زندگی) بهتر کردن، بهبود بخشیدن، اصلاح کردن؛ بهتر

شدن، اصلاح شدن، بهبود یافتن

amenable / ə'mi:nəbəl /

(شخص) مطیع،

حرف‌شنو، رام، سر به زیر، پذیرا، سر به راه؛ پاسخ‌گو،

جواب‌گو؛ (موارد، موقعیت‌ها) پذیرا، قابل؛ قابل بررسی

amend / ə'mend /

اصلاح کردن، ترمیم کردن،

تغییر دادن؛ (عادات) تهذیب کردن، درست کردن، خوب کردن؛

(اشتباه) برطرف کردن، رفع کردن؛ تجدیدنظر کردن،

اصلاح کردن؛ (قانون) الحاق کردن به؛ (جمله‌بندی) حک کردن،

اصلاح کردن، تصحیح کردن

Test

Word List 2 Antonyms

Each of the following questions consists of a word in capital letters, followed by five lettered words or phrases. Choose the lettered word or phrase that is most nearly opposite in meaning to the word in capital letters and write the letter of your choice on your answer paper.

16. ADULATION (A) youth (B) purity (C) brightness (D) defense (E) criticism
17. ADVOCATE (A) define (B) oppose (C) remove (D) inspect (E) discern
18. AFFABLE (A) rude (B) ruddy (C) needy (D) useless (E) conscious
19. AFFECTED (A) weary (B) unfriendly (C) divine (D) unfeigned (E) slow
20. AFFLUENCE (A) poverty (B) fear (C) persuasion (D) consideration (E) neglect
21. AGILITY (A) awkwardness (B) solidity (C) temper (D) harmony (E) warmth
22. ALACRITY (A) slowness (B) plenty (C) filth (D) courtesy (E) despair
23. ALLEVIATE (A) endure (B) worsen (C) enlighten (D) maneuver (E) humiliate
24. ALLURE (A) hinder (B) repel (C) ignore (D) leave (E) wallow
25. ALOOF (A) triangular (B) gregarious (C) comparable (D) honorable (E) savory
26. AMALGAMATE (A) equip (B) separate (C) generate (D) materialize (E) repress
27. AMBIGUOUS (A) salvageable (B) corresponding (C) responsible (D) clear (E) auxiliary
28. AMBLE (A) befriend (B) hasten (C) steal (D) browse (E) prattle
29. AMBULATORY (A) convalescent (B) valedictory (C) bedridden (D) emergency (E) congenital
30. AMELIORATE (A) make slow (B) make sure (C) make young (D) make worse (E) make able

Word List 3 amenities-apothecary

amenities N. convenient features; courtesies. In addition to the customary *amenities* for the business traveler—fax machines, modems, a health club—the hotel offers the services of a butler versed in the social *amenities*.

amiable ADJ. agreeable; lovable; warmly friendly. In *Little Women*, Beth is the *amiable* daughter whose loving disposition endears her to all who know her.

amicable ADJ. politely friendly; not quarrelsome. Beth's sister Jo is the hot-tempered tomboy who has a hard time maintaining *amicable* relationships with those around her. Jo's quarrel with her friend Laurie finally reaches an *amicable* settlement, but not because Jo turns amiable overnight.

amiss ADJ. wrong; faulty. Seeing her frown, he wondered if anything were *amiss*. also ADV.

amity N. friendship. Student exchange programs such as the Experiment in International Living were established to promote international *amity*.

amnesia N. loss of memory. Because she was suffering from *amnesia*, the police could not get the young girl to identify herself.

amnesty N. pardon. When his first child was born, the king granted *amnesty* to all in prison.

amoral ADJ. nonmoral. The *amoral* individual lacks a code of ethics; he cannot tell right from wrong. The immoral person can tell right from wrong; he chooses to do something he knows is wrong.

amorous ADJ. moved by sexual love; loving. "Love them and leave them" was the motto of the *amorous* Don Juan.

amenities / ə'mi:nəti:z / (در جمع) وسایل آسایش،

اسباب راحتی؛ امکانات رفاهی، تسهیلات رفاهی؛ (رسمی)

خوشایندی، لطافت، مطبوعیت؛ (در جمع) تعارفات

amiable / 'emiəbəl / دوست داشتنی، مطبوع،

دلپذیر، خوشایند؛ خوش مشرب، خوش برخورد، خوش

اخلاق، خوش رو؛ خوش خو، مهربان، خوش قلب،

رثوف

amicable / 'æmikəbl / دوستانه، مسالمت آمیز، صلح جویانه

amiss / ə'mɪs / نادرست، غلط؛ ناقص

amity / 'æməti / (میان کشورها) مناسبات دوستانه،

روابط حسنه، تفاهم؛ وداد، دوستی، رفاقت؛ (رسمی) مودت

amnesia / æmni:ʒə /

(روان شناسی، پزشکی) یاد زدودگی، فراموشی، نسیان

amnesty / 'æmnəsti / عفو عمومی، امان

amoral / ,eɪ'mɒrəl / خارج از مقوله اخلاق؛

(شخص) بی اخلاق، غیر اخلاقی

amorous / 'æməərəs / عاشق پیشه؛ عاشقانه